

۲۳۷۰ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۱ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۲ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۳ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۴ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۵ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۶ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۷ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۸ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۷۹ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۰ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۱ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۲ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۳ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۴ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۵ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۶ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۷ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۸ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۸۹ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ
 ۲۳۹۰ - مجموعه درجہ اولیٰ و دومہ

کودکی و انقلاب

خاطرات کامل از کوشی، انقلاب تا پایان جنگ

در مجموعہ

انقلاب، جنگ، صلح

جلد یکم

نویسنده: حمید داود آبادی



سرشناسه: داودآبادی، حمید، ۱۳۴۴.
 عنوان و نام پدیدآور: کودک و انقلاب / نوشته حمید داودآبادی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر یا زهرا (س)، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۳۲۴ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س. م.
 فروست: ... مجموعه انقلاب، جنگ و صلح.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۳۸-۴
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 ه.ع: داودآبادی، حمید، ۱۳۴۴-
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
 موضوع: Iran-Iraq War ۱۹۸۰--Personal narratives --
 موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- خاطرات
 موضوع: Diaries -- Islamic Revolution ۱۹۷۹ -- History -- Iran --
 موضوع: تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷ -- خاطرات
 موضوع: Iran -- History -- Pahlavi, ۱۹۴۱-۱۹۷۸ -- Personal narrative --
 رده‌بندی ده دهی: ۳۱۱.۰۴۱۱۸۸ CT
 رده‌بندی دیویی: ۰۵۵
 شماره کتابشناسی: ۲۶۵۳۰۱

کودک و انقلاب

نویسنده: حمید داودآبادی

صفحه آرا: رضا محمودی

ناشر: یا زهرا (سلام‌الله‌علیه)

نوبت چاپ: یکم - پاییز ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۳۸-۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: کیا



نشانی: تهران، میدان انقلاب اسلامی، خیابان شهدای ژاندارمری

پاساژ ناشران و کتاب‌فروشان کوثر، شماره ۱

تلفن: ۶۶۴۶۵۳۷۵ - ۶۶۹۶۲۱۱۶

فهرست مطالب

۷ ----- یادداشت نویسنده

۱۵ ----- کودک و انقلاب

۸۱ ----- ۱۳۵۷

۲۰۷ ----- ۱۳۵۸

یادداشت نویسنده

سخن نویسنده

از اولین روزهای حضور در جبهه - مهر ۱۳۶۰ در مومار - حرص عجیبی داشتم تا حال و هوا و حوادثی را که شاهد بودم، برای دیگران تعریف کنم. شاید احساسم این بود: موقعیت و جایگاهی که در آن قرار گرفته‌ام، نصیب هر کسی نخواهد شد و فقط من شاهد آن اتفاقات هستم.

اولین راه، این بود تا در نامه‌هایی که برای خانواده می‌نوشتم، بر آن چه را در روزهای گذشته برایم اتفاق افتاده بود، مفصل بنویسم. در ایام عملیات سخت جنگی، گاه تکه کاغذی کوچک در جیب داشتم و کلماتی کوتاه می‌نوشتم تا اتفاقی که شاهد بودم، از ذهنم پاک نشود و در آینده، آنها را مفصل بنگارم.

روزیک شنبه ۲۷ دی ۱۳۶۶، برای اولین بار، خاطره‌ام از شکسته شدن خط عراق در عملیات کربلای ۱ در مهران (۹ تیر ۱۳۶۵) با عنوان "معجزه تکبیر" در

روزنامه "جمهوری اسلامی" منتشر شد که تاثیر زیادی در ادامه مسیرم داشت. سال ۱۳۶۸ که جنگ کاملاً پایان یافت، ناخواسته جذب سیستم اداری کشور شدم. از همان ایام، به فکر نوشتن خاطرات خود افتادم، ولی فکر معاش و گذران زندگی، بزرگ‌ترین مشکل سرراه بود. همان شد که در عرض ۱۰ سال، ۶۰۰۰۰ شغل رسمی دولتی عوض کردم، در هیچ کدام ماندگاری احساس نکردم و رانجام روی بدان جا آوردم که باید!

آن روزها، در روزنامه‌ها خاطراتی از زبان اسرای عراقی به قلم "مرتضی سرهنگی" منتشر می‌شد. هنگامی که در نماز جمعه تهران دو سه کتاب از خاطرات جنگ ادب کردم و به امیدم جایی به نام "دفتر ادبیات و هنر مقاومت" در حوزه هنری راه‌اندازی شد، به آنجا رفتم و آن جا را یافتم. آن روزها اوضاع و احوال مالی آن قدر خراب نبود که بتوانم چندین دفترچه بخرم و خاطرات را بنویسم. البته به استه‌ای اعلامیه‌ی مراسم شهادت دوستانم را که از سال‌های قبل داشتم، برداشتم و پشت آنها که سفید بودند، خاطراتم را نوشتم. سرانجام برای پاک‌نویس، یک بزرگی خریدم و مثل همیشه و برای بهره‌برداری بهتر، با خطی ریز و توهم توهم، خاطرات را نوشتم که دفتر کاملاً پُر شد.

یکی از روزها دفتر را زدم زیر بغل و رفتم به حوزه هنری. کت‌سرو کوچکی با سه چهار اتاق کوچک‌تر، در حیات حوزه هنری، همه‌ی آن دفتر بود. درانتهای راهرو، اتاقی با دو میز روبه‌روی هم قرار داشت. دو نفر که سن و سال شان از من بیشتر بود، نشسته بودند. سلام که کردم، برخاستند و خیلی تحویل گرفتند. وقتی گفتم:

- ببخشید، من با آقای مرتضی سرهنگی کار دارم.

یکی از آنها با خوش‌رویی گفت که روی صندلی بنشینم و نفسی تازه کنم.

سپس رفت و یک استکان چای تازه‌دم آورد. عجله داشتیم، چای را داغ‌داغ خوردم و گفتم که باید سریع بروم. تصورم این بود که همه‌ی آن‌جا دفترمنشی آقای سرهنگی است و باید برای دیدن ایشان هماهنگ می‌کردم و به یکی از آن ساختمان‌های قدیمی بزرگ بروم.

مان که چایی آورده بود گفت: خب بفرمایید.

- گفتم که با آقای سرهنگی کار دارم.

- خب منم گفتم بفرمایید.

- من با خب شون کار دارم. اگر نیستند، برم بعداً پیام.

- نه عزیزم. مگر باه چی سرهنگی کارنداری؟ خب خودم هستم بفرمایید.

شوکه شدم. یعنی چی؟ این کانکس که از گرما داشت می‌ترکید، دفتر مرتضی سرهنگی است؟!

دفتر را که به او دادم، ا روی گشاده گرفت و با ولع شروع به ورق زدن کرد. با لبخندی قشنگ، آن را به طرف من تپش داد که خودش را "هدایت‌الله بهبودی" معرفی کرد؛ او هم استقبال کرد و سرانجام گفتند که باید دفتر را به آقای "علی‌رضا کمری" بدهند تا نگاه کند. قرار شد فردا برای پی‌گیری بروم. احساس کردم کمری رئیس‌شان است و نظر نهایی را او باید بدهد.

روز بعد، وارد کانکس که شدم، فهمیدم اتاق اول به دست چپ که فقط یک میز فکستنی با دو صندلی داخل آن بود و گرما هم بی‌دایمی در آن اتاق، ایشان است. آقای سرهنگی من را به آن‌جا برد و با لبخند گفت:

- بفرما آقای کمری، این همون جوونیه که اون دفتر رو نوشته.

دفتر روی میز او بود. برخاست و با رویی شاد سلام و احوال‌پرسی کرد و تعارف کرد که مقابلش بنشینم. سپس گفت:

- من دیشب دفتر شما رو خوندم. ببخشید تحصیلات شما چیه؟

که با شرمندگی گفتم: همون سال شصت که رفتم جبهه، دیگه درس نخوندم.

سیکل دارم.

که با تعجب گفت: خیلی خوبه. این خاطرات شما خیلی عالیه. قطعاً برای چاپ مناسبه. باید توی روال کار قرار بگیره.

- رای چاپ؟

بله

- ری من اینارو نیاوردم که چاپ بشه. فقط آوردم شماها یه نگاهی بهش بندازید.

- خوبه. هم ناله انداختیم و همه تشخیص دادیم این دفتر قابلیت زیادی داره که به یاران کتاب چاپ بشه.

کتاب؟ چاپ؟ خاطرات مرتضی

و آن شد که زمستان ۱۳۷۰ کتاب "یاد یاران" در ۱۹۱ صفحه منتشر شد.

اوایل تیر ۱۳۷۱ آقای بی‌سود برگه‌ای دستم داد. متوجه شدم تقریظ مقام معظم رهبری بر یاد یاران است.

"بسم الله الرحمن الرحيم

در این نوشته صفا و صداقت زیادی موج می‌زند. نویسنده با نقشی خود را کم‌رنگ کرده و یاد یاران شهیدش را برجسته ساخته است. روحش بسیجی. تقریباً با همه‌ی جوانبش در اینجا منعکس است، و می‌شود فهمید که چگونه جوان مائی در کوره‌ی گداخته‌ی جبهه به چه جوهرهای درخشنده‌ئی تبدیل می‌شده‌اند. در خصوصیات موقع‌ها و حادثه‌ها و آدم‌ها، تصویر باورنکردنی جنگ هشت ساله را تا حدودی زیادی در برابر چشم آیندگان می‌گذارد.

سؤال من از خودم این است که آیا این از معراج برگشتگان چقدر می‌توانند آن حال و هوا را پس از سفر من الحق الی الخلق حفظ کنند و حتی درست به یاد بیاورند؟ و برای این مقصود عالی از دست ما چه کاری ساخته است؟ و چه کرده‌ایم؟ البته قصور یا تقصیر من و امثال من، نمی‌تواند تکلیف دشوار آنها را که خدا

حجت خود را برایشان تمام کرده، از دوششان بردارد.

این کتاب با روح طنز و مزاحی که در همه جای آن گسترده است و به آن شیرینی و جاذبه‌ی ویژه‌ی بخشیده، از بسیاری کتاب‌های جبهه جالب‌تر و گیراتر است. آن را در شب و روزهای منتهی به بیستم ماه رمضان ۱۴۱۲ (۷۱/۱/۵) خواندم.

و شیرین‌تر هنگامی بود که گفت:

ایشان تعدادی از نویسندگان کتاب‌ها را برای دیدار خصوصی دعوت کرده‌اند. روز دوشنبه ۲۲ تیر ۱۳۷۱ آن نشست دل‌نشین که اولین دیدار من با ایشان بود، در جمعی در آن ۲۰ نفر برگزار شد.

دیگر آقای کمری را رها نکرده تا امروز چنان استاد دل‌سوز و ارزشمندی ندیده‌ام. به مرور زمان ایشان دید کرد و مبدءاً شروع کنم به نوشتن خاطرات ولی با حوصله‌ی بیشتر. یکی دو سال گذشت و شدیداً سرگرم نوشتن بودم که ثمره‌اش شد "یاد ایام" که سرانجام زمستان ۱۳۷۰ در دو جلد و ۶۰۷ صفحه از سوی دفتر ادبیات و هنر مقاومت منتشر شد.

چند سال بعد، کتاب جدید را در جلسه‌ای که روز دوشنبه ۱۶ شهریور ۱۳۷۷ همراه تنی چند از دوستان فرهنگی خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم، خدمت‌شان تقدیم کردم. ایشان درباره "یاد ایام" فرمود:

"این کتاب یاد یاران را شما نوشته‌اید... نظرم این شد که این رمان بلند نیست؛ یعنی شما در واقع همان خاطره‌نویسی را به شکل دیگری ادامه داده‌اید. اولش یک طنز خوبی دارد که در آن نوشته‌ی قبلی شما هم بود. خوب بود. بعد یواش‌یواش این ضعیف شده است. به نظرم من آن ردّ طنز

را نباید در نوشته از دست بدهید؛ آن به اصطلاح شیرین‌زبانی نویسنده و فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان، به آن خیلی کمک می‌کند.

هنرمندی که با بیان سروکار دارد، وسط کارش اگر شیرین‌زبانی نداشته باشد، هر حقیقت خوبی هم که داشته باشد، قدری حالت چیز، غیرجذاب پیدا می‌کند. بتوانید این را واردش نکنید، خیلی خوب است. این در نوشته‌ی قبلی شما (یاد یاران) بود که خیلی هم خوب بود؛ در این جا یک خرده ضعیف شده است. به نظر من این را هر چه بتوانید بیشتر تقویت کنید، شکل و گسترش داستان به آن بدهید. این گسترش خاطره‌ای است.

خاطره یک چیز و یک حقیقت است، داستان یک حقیقت دیگر است. در داستان خاص، هم هست. اما داستان است. گاهی می‌بینید مجموع یک داستان مثلاً پانصد صفحه‌ای، اجرای ده روز است که اگر بخواهند خاطره‌ی آنها را بنویسند، بیست و هفت روز می‌شود. داستان، یک چیز و یک حقیقت دیگر است. این را به سمت داستان، نه به سوی یک کشانید.

اینها کارهای تخصصی است؛ ما در این جزها وارد نیستیم، همین طور یک چیز می‌گوییم. شما هم از این گوش بگوش، از آن گوش رد کنید! ان شاء الله موفق باشید."

و پنج‌شنبه شب ۸ بهمن ۱۳۷۷ در جلسه‌ای خصوصی، سید علی خامنه‌ای مجدداً بر گسترش داستانی خاطرات، بر صفحه‌ی اول "یادایم" این گونه، قلم‌رمودند:

"ان شاء الله این نوشته را قدمی قرار دهید بسوی خلق یک قصه بلند خوب و هنرمندانه.

موفق باشید

سید علی خامنه‌ای"

و آن شد که افتادم دنبال تکمیل کتاب. هرآن‌چه در ذهن داشتم بر کاغذ نگاشتم و با راهنمایی‌های ارزشمند استاد عزیز آقای کمری، در زمستان ۱۳۸۹، کتاب "از معراج برگشتگان" که نتیجه راهنمایی‌های مقام معظم رهبری و کمک‌های آقای کمری بود، در ۹۳۱ صفحه، از سوی "نشر عماد فردا" منتشر شد.

در سه‌شنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۸۷ بخشی از کتاب را که مربوط به وقایع سال ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ حوادث بحرانی تهران در برابر منافقین و ضدانقلابیون بود، خدمت مقام معظم رهبری ارائه دادم که ایشان چاپ آن را در آن زمان مناسب ندانستند و توصیه‌های مهمی فرمودند.

پس از حدود یک سال تلاش برای لحاظ نمودن تاکیدات و توصیه‌های ایشان، زمستان ۱۳۹۳ کتاب "چادر وحدت" از سوی "انتشارات یا زهرا (سلام‌الله‌علیها)" در ۶۴۶ صفحه منتشر شد.

و امروز، در انتهای کار، به پیشنهاد آقای "علی اکبری مزدآبادی" مدیر انتشارات یا زهرا (سلام‌الله‌علیها)، همه‌ی خاطراتم از که‌دکی تا حوادث منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، از وقایع جلوی دانشگاه تهران و چادر وحدت تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، و از حضورم در جبهه‌های دفاع از دین، انقلاب اسلامی و میهن تا پایان سال ۱۳۶۸ ارتحال حضرت امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) - که تأثیر شدیدی بر زندگی‌ام داشت - در مجموعه‌ای با عنوان «**که‌دکی، جنگ، ملخ**» در قالب ۱۰ مجلد گرد آمده که جلد اول آن با نام «**که‌دکی و انقلاب**» پیش‌بررسی شما عزیزان است. عناوین این ۱۰ جلد در صفحه‌ی آخر همین کتاب درج شده است. امیدوارم مورد توجه و قبول قرار گیرد.

همواره محتاج نظرات، انتقادات و پیشنهادات خوانندگان عزیز هستم و قطعاً در چاپ‌های بعد، کاستی‌ها را جبران خواهم نمود.

همه‌ی این کتاب مدیون آنانی است که هر یک به نحوی در سال‌های سخت ناباوری بعد از جنگ، مشوق و راهنمایم بودند و هستند: پدر و مادر عزیزم، که همه چیز خود را مدیون تربیت، هدایت و حمایت آنان هستم. مقتدا و مولایم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، همه‌ی دل خوشی‌ام بعد از امام عزیز معارف ما، نوشت داشتنی‌ام آقای «مشایخی» که حرمت قلم و نوشتنم آموخت. استاد بزرگوارم «علی‌رضا کمری» که راهنما و هدایت‌گرم بود و هست. پشتیبان‌های من، «مرتضی سرهنگی» که قلم را درست دستم داد و همسر و فرزندان صبورم سعید و مصطفی، که بد اخلاقی‌هایم را تحمل کردند تا این کار، این کتاب، به دست به ثمر نشیند.

حمید داودآبادی

پاییز ۱۳۹۶

Email: davodabadi@gmail.com

Telegram.me/hdavodabadi

Telegram.me/davodabadi۶۱

www.instagram.com/hamid.davodabadi